



Augustine's Three Theories of Desire and Pleasure Based on "Confessions"

Hussein Niazbakhsh¹  Asghar Vaezi² 

1. PhD student of philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti university, Tehran, Iran. E-mail: h_niazbakhsh@sbu.ac.ir

2. Assistant Professor of Philosophy, Faculty of Literature and Human Sciences, Shahid Beheshti university, Tehran, Iran. E-mail: a_vaezi@sbu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article
(P 251-267)

Article history:

Received:
23 January 2022

Received in revised form:
19 February 2022

Accepted:
23 July 2022

Published online:
28 January 2023

ABSTRACT

"According to "Confessions," what is the root of the pessimistic view of St. Augustine and other first Christian philosophers on desire and pleasure, and why does this philosopher think that pleasures are evil?" This article is going to provide some insights about this question. Augustine believes that "the delight of loving God" is the one and only real pleasure, and all other earthly pleasures are considered as evil. But why are earthly pleasures evil? Augustine explains this from three different aspects:

A. At first glance, it seems that Augustine blames some ignorance or perceptual (or cognitive) limitation for the deviation of pleasure and desire. Although this theory is consistent with some parts of "Confessions," it is not consistent with the other parts. Augustine believes that even the pleasures and desires of children are evil. This clearly shows that in his philosophy, the evil of physical pleasure is not related to perceptual errors or ignorance. It seems that even the instincts are evil, and Augustine thinks these basic desires (instincts) are not perceptual.

B. According to Confession's text, Augustine believes in "original sin" and considers it as the cause of the deviation of the desires and pleasures of human beings. This Christian doctrine says that everyone is born sinful. Original sin is the guilt of disobedience to God passed on from Adam and Eve to all subsequent generations. Because of this disobedience, human pleasures and desires also became sinful. Although this theory justifies the issue in many cases, it cannot cover all the problems. If Augustine attributes the evil of human pleasure and desire only to the "original sin," then he must always regard human desires and "needs" as evil. But he emphasizes in book 10th of "Confessions" that some prophets, such as "Noah" and "John the Baptist," would eat any meat they wanted to satisfy their needs and never deviated, but "Esau" deviated once he consumed lentils.

C. "greed" can be cited as the cause of the diversion of desires and pleasures. According to the holy Bible, the snake first seduced Eve, and then Eve seduced Adam to eat the forbidden fruit. What the snake did with Eve was nothing except arousing his greed. In fact, Adam and Eve became sinful due to their greed. It is clear that what caused them to be exiled from Eden was the desire (greed) they had before the descent and original sin.

It should be noted that the above three answers are all the causes of deviation, but each one is itself the cause of another. In other words, human greed is the cause of the original sin, and the original sin is the cause of ignorance, error, and deviation of pleasure and desire. And these three causes (on three different levels) explain the deviation in our pleasures, inclinations, and desires.

Keywords:

Augustine, Greed, Original sin, Desire, Pleasure.

Cite this article: Niazbakhsh, Hussein & Asghar Vaezi (2023), "Augustine's Three Theories of Desire and Pleasure Based on "Confessions", *FALSAFEH*, Vol: 20, Issue:2, Ser. N: 39, 251-267, <https://doi.org/10.22059/jop.2022.325767.1006619>



© The Author(s).
DOI: <https://jop.ut.ac.ir/>

Publisher: University of Tehran Press.

نظریات سه‌گانه اگوستینوس درباره میل و لذت بر اساس کتاب اعترافات

حسین نیازبخش^۱ | اصغر واعظی^۲

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه شهید بهشتی، گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: hniazbakhshbakhsh@gmail.com

۲. دانشیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. رایانامه: a_vaezi@sbu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی (ص ۲۵۱-۲۶۷)</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۳ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۱/۸</p>	<p>اگوستینوس معتقد است بیشتر لذات و امیال انسان (جز عشق به خدا) بد و شریک هستند. او در سه مرحله علت این شر بودن را توضیح می‌دهد. در مرحله اول، غفلت و اشتباه معرفتی انسان را علت این انحراف می‌داند. در مرحله دوم تحت تاثیر پولس رسول، گناه نخستین آدم و هبوط انسان به زمین را علت شر بودن امیال و لذات معرفی می‌کند و در مرحله سوم نیز، طمع ذاتی انسان را که حتی پیش از هبوط نیز در او وجود داشته، علت شر بودن لذات و امیال می‌داند. به نظر می‌رسد اگوستینوس این سه مرحله را در طول هم بیان کرده است؛ به این معنی که طمع ذاتی انسان (که در وجود هر انسانی از بدو آفرینش نهفته است) باعث هبوط او به زمین شد و همین هبوط نیز باعث تکثر لذات شر و بد و سپس خطای معرفتی در پیدا کردن میل، جهت و لذت واقعی گردید. در نتیجه، وجود نوعی طمع در ذات انسان که به معنی فراروی از حد خود است، علت اصلی و اولیه انحراف در لذت و میل است و دو امر دیگر بعد از این عامل و به سبب آن، پدیدار می‌شوند. در نتیجه به این مسئله می‌پردازیم که از نظر اگوستینوس، در طبیعت انسان (حتی قبل از گناه اصلی) دو میل وجود دارد: الف) میل به سعادت و اطاعت از خدا ب) طمع. اولی خوب و دوم شر است و این دو نوعی ناهماهنگی در ذات انسان به وجود می‌آورد.</p> <p>کلیدواژه‌ها: اگوستینوس، میل، لذت، طمع، گناه نخستین.</p>

استناد: نیازبخش، حسین و اصغر واعظی (۱۴۰۱)، «نظریات سه‌گانه اگوستینوس درباره میل و لذت بر اساس کتاب اعترافات»، فلسفه، دوره ۲۰، ش ۲، پیاپی ۳۹، ۲۵۱-

<https://doi.org/10.22059/jop.2022.325767.1006619.267>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

میل، گرایش، شهوت، لذت و درد و تمام عواطف بنیادین انسان بارها و بارها در تاریخ فلسفه مورد بحث قرار گرفته‌اند. در یونان پیش از سقراط و به خصوص در عصر هومر، لذت و درد به دو صورت و از دو منظر مورد بررسی قرار می‌گرفت: الف) منظر علمی: محور این رویکرد چیستی لذت است. پرسش اصلی در این منظر این است: لذت چیست؟ آیا نوعی پدیدار ادراکی است یا امری زیستی یا فیزیولوژیک است؟ ب) منظر تعلیمی: محور این منظر، چیستی لذت نیست بلکه باید‌ها و نبایدهای مرتبط با لذت است. یعنی آیا لذت خیر است یا شر و اگر شر است در چه شرایطی باید از آن اجتناب کرد و ... (Gosling & Taylor, 1982: 10).

پس از سقراط و به خصوص با افلاطون است که مسئله لذت و بالطبع میل از منظر جدیدی مورد بررسی قرار می‌گیرد. افلاطون در آثار خودش از پروتاگوراس و گرگیاس گرفته تا جمهوری و فیلیس، میل و لذت را از منظرهای گوناگون بررسی کرده و آراء مختلفی را در رابطه با آن بیان نموده است. اما در رساله فیلیس است که سوال جدیدی را در رابطه با لذت مطرح و آن را به طور کامل واکاوی می‌کند. این منظر جدید، نسبت لذت و درد با حقیقت است. در فیلیس، افلاطون از نوعی لذت نادرست (Plato, 1997: 36a-b) سخن می‌گوید که ما را برای اولین بار با وجه جدیدی از لذت روبرو می‌کند. این وجه برای اولین بار شرایطی را معرفی می‌کند که در آن، لذت ما موهوم، غیر حقیقی و نامعتبر است. به نظر می‌رسد که افلاطون با پرسش از درستی و نادرستی لذت در حقیقت دو وجه علمی و تعلیمی را یکی کرده است؛ چرا که او با طرح این پرسش که چه لذتی با حقیقت مطابق است و چه لذتی مطابق نیست (وجه علمی) دنبال این است که لذات غیرمطابق با حقیقت را طرد کند و فقط دنبال لذات حقیقی باشد (وجه تعلیمی).

این رویکرد بعد از افلاطون نیز دنبال شد. بسیاری از متفکران یونان لذت‌هایی را که مطابق با هدف یا غایت بشر باشند موجه و درست (حقیقی) دانسته و لذت‌های نامنطبق را هم طرد کردند. به طور مثال، ارسطو لذتی را که مطابق با کمال و فضیلت بشر باشد نشانه نیل به سعادت و رسیدن به غایت می‌داند (Aristotle, 2000: 1176a).

به خوبی مشخص است که در نظر بسیاری از متفکران یونانی، لذت و میلی که لذت حاصل ارضاء آن است، ذاتا شر و بد نیستند. آن‌ها معتقدند که بسیاری از لذت‌ها مطابق با طبیعت و غایت انسان‌اند و به همین دلیل اگر انسان بتواند این دسته از لذات و امیال مولد آن‌ها را تشخیص دهد به راحتی می‌تواند با آن‌ها زندگی کرده و از آن‌ها بهره‌بردار. این در حالی است که در متفکران دیگر (مانند فلاسفه مسیحی) چنین دیدگاهی وجود ندارد. آیا اصولا میل و لذات انسان مطابق با غایت او هستند؟ آیا اساسا انسان غایتی دارد؟ آیا غایت انسان با غایت جهان در تناسب است؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که به خصوص بعد از طوفان مسیحیت در جهان یونانی مآب غرب مطرح شدند. کاملا روشن

است که اگر متفکری معتقد باشد که اصولاً انسان موجودی آلوده به گناه و شرور است که غایت وجودش با غایت جهان یکی نیست، نگاه متفاوتی به امیال و لذات بشری خواهد داشت. متفکری که معتقد است وجودش سراسر شر و سیاهی است شاید به زهدی افراطی گرایش پیدا کند و آنقدر گرسنگی بکشد تا در رنج بمیرد و رستگار شود (چون خودش را آلوده به گناه و تاریک می‌بیند، امیال و لذاتش را هم مطرود و شر می‌پندارد). برای چنین شخصی لذت و میل جایگاه دیگری دارد، جایگاهی که با دیدگاه افلاطون و ارسطو کاملاً تفاوت دارد.

ما در این مقاله می‌کوشیم جایگاه لذت و میل را نزد یکی از متفکرین مسیحی تبیین کنیم. آگوستینوس متفکری است که بر پایه جهان‌بینی مسیحی خود، نگاهی متفاوت به لذت، میل، جایگاه انسان در جهان و غایتش دارد. او در پاسخ به این پرسش که "آیا اصولاً انسان غایتی دارد و آیا این غایت با غایت جهان یکی است؟" مسیری را در پیش می‌گیرد که کاملاً متفاوت از مسیر ارسطو و افلاطون و اخلاف این دو است. از این رو نظریه او درباره میل و لذت تفاوتی بنیادین با نظریه فلاسفه یونانی دارد.

۲. مروری بر تاریخچه بحث

نگاه متفکران یونان باستان نسبت به لذت (و به تبع آن میل)^۱ کاملاً متفاوت از نگاه عمده متفکران مسیحی و غیرمسیحی دوران یونانی‌مآبی^۲ است. فرهنگ یونانی حتی پیش از ظهور فلاسفه ملطی نسبت به لذت نگاهی منفی و تردآمیز نداشته است و حتی در اشعار هومر و هزیود هم تنها برخی نصایح کلی در مورد کفّ نفس و جلوگیری از بی‌بندوباری دیده می‌شود و نه طرد کلی لذت (Gosling . Taylor , 1982: 9-27). این نگاه تقریباً در تفکر فلاسفه بزرگ یونان هم وجود دارد. از نظر افلاطون، خطا در لذت هنگامی رخ می‌دهد که یا موضوع لذت بخش به درستی تشخیص داده نشود یا حالت خنثی (حالتی که در آن، نه لذتی را تجربه می‌کنیم و نه دردی را) با لذت اشتباه گرفته شود و یا دو لذت یا یک لذت و درد به طور متوالی یا همزمان بر شخص هجوم آورده و او یک درد یا لذت را بیش از حد واقعی تجربه کند. در هر سه حالت، اصل لذت به هیچ عنوان طرد نمی‌شود و به منزله

۱. در این مقاله، میل و لذت ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند و جدا از هم بررسی نمی‌شوند، بدین صورت که لذت نتیجه و اثر ارضاء میل در نظر گرفته می‌شود و میل هم جستجوی ارضاء است که لذت را در پی دارد. بنابراین، لذت و میل دوروی یک سکه‌اند. آنچه برای ما در این مقاله مهم است ارضاء میل است که نقطه اتصال میل و لذت است.

۲. به طور کلی دوره یونانی‌مآبی شامل یک دوره حدوداً ۱۰۰۰ ساله از مرگ اسکندر مقدونی تا بسته شدن آکادمی در آتن به دست امپراتور کنستانتین است. در متن حاضر، این دوره طولانی به دو بخش تقسیم شده است. دوره اول از حمله اسکندر به یونان تا قرن اول میلادی را شامل می‌شود و دوره دوم بیشتر به قرن اول تا پنجم میلادی مربوط می‌شود. در دوره اول (حداقل در مورد بحث لذت و میل) هنوز تفکر یونانی غالب است اما در دوره دوم غلبه ادیان شرقی و فلسفه‌های عرفانی مانند نوافلاطونی و نیز نفوذ مسیحیت محسوس است. واژه یونانی‌مآبی در این متن بیشتر به دوره دوم ارجاع دارد.

امری طبیعی پذیرفته می‌شود. افلاطون در فیلبس توضیح می‌دهد که خطا در لذت به اصل لذت بر نمی‌گردد بلکه به تشخیص و معرفت و دریافت ما مربوط می‌شود (Plato, Philebus: 40a-51b).

ارسطو هم تا حدی مانند افلاطون لذت را طبیعی می‌داند. او معتقد است لذت کامل‌کننده فعلیت یک موجود زنده است و زمانی به ظهور می‌رسد که یک موجود طبیعی و زنده بالقوه به کمال و فعلیت خود برسد. از نظر ارسطو، لذایذ و امیال هنگام ظهور، در مرحله احساسات قرار دارند و از طریق تربیت صحیح و تکرار رفتارهای درست به عادت خوب و در نتیجه فضیلت اخلاقی تبدیل می‌شوند. در صورتی که تربیت اخلاقی به درستی بر این احساسات اعمال نشود، لذت به انحراف کشیده شده و باید از آن اجتناب کرد (Gosling & Taylor, 1982: 301-314).

هم در نظر افلاطون و هم در نظر ارسطو، لذت مادام که منجر به زوال عقل و تصمیم نادرست نشود، مجاز و طبیعی است و هرگز طرد و نفی نمی‌شود. لذت و به تبع آن درد، نوعی واکنش طبیعی حیوانی است که هنگام به هم خوردن تعادل یا نظم ارگانیک و یا بازگشت به حالت طبیعی اولیه به موجود زنده دست می‌دهد.

سنت افلاطونی و ارسطویی در فلاسفه و متفکرین بعدی نیز رسوخ کرد. آن دسته از نحله‌های فکری مهم دوره یونانی‌مآبی که مستقیماً تحت تاثیر تفکر یونانی بودند، همانند یونانیان لذت را در صورت تجاوز نکردن به حدود عقلی جایز دانستند. اتفاق اصلی اما در اواسط دوره یونانی‌مآبی رخ داد. زمانی که به تدریج ادیان و تفکرات شرقی از بیرون وارد جغرافیای فرهنگی امپراتوری روم شده و تفکر یونانی را تا حدی از ترک‌تازی انداختند. در این دوره، غرب نسبت به لذت نگاه جدیدی پیدا کرد. نگاهی که خود را بیشتر در سه نحله فکری نمودار ساخت: گنوسیسم، فلسفه نوافلاطونی و مسیحیت.

در این تفکرات جدید برعکس تفکر یونانی، اصل لذت و میل طرد می‌شود. متفکر یونانی‌مآب در این دوره اصل ارضاء میل را نفی می‌کند (برعکس یونانی که این فعالیت (ارضاء) را تحت برخی شرایط قبول دارد).

گنوسیست‌ها گروهی از متفکرین عارف مسلک بودند که از طریق نوعی ثنویت وجودی جهان را تبیین می‌کردند. ریشه اندیشه آن‌ها مذاهب شرقی و به خصوص ایران باستان است اما در بین مسیحیان اولیه (به خصوص در قرن ۱ و ۲) نیز طرفدارانی داشته‌اند (ایلخانی، ۱۳۷۴: ۱۶-۱۷). گنوسیست‌ها معتقدند دو خدا در جهان وجود دارد: خدای خیر و خدای شر. جهان ماده و طبیعت صنع خدای شر است که هر چند مقام پایین‌تری نسبت به خدای خیر دارد اما به لحاظ عمل و وجود مستقل است و جهان طبیعت در ابتدای تاریخ به علت گردن‌کشی او در مقابل خدای خیر خلق شده است. گنوسیست‌ها معتقدند شهوات، امیال و لذات انسانی و حیوانی به کل مردود و مطرودند چرا که وجود انسان در نظر آن‌ها شر است و جز بخشی از نور الهی که در وجود هر کسی یافت می‌شود، سایر

وجوه انسانی بد، اهریمنی و بی‌ارزش‌اند. از این رو، گنوسیست‌ها معتقدند تنها راه نجات از شهوات، عرفان، زهد و ترک دنیا است (ایلخانی، ۱۳۷۴: ۲۶-۲۷).

گروه دیگری که تاحدی مانند گنوسیست‌ها می‌اندیشیدند فلاسفه نوافلاطونی بودند. آن‌ها همچون عرفای گنوسیست جهان ماده را سراسر شر و بدی می‌دانند. از نظر آن‌ها بدن سراسر ثقل نفس است و نفس الهی در آن گرفتار آمده و بدن مانند باری بر دوش او است. از نظر فلاسفه نوافلاطونی شهوات، امیال و لذت‌ها (جز لذت عقلی محض) همگی مطرود و بد هستند چرا که اصولاً با نفس ما بیگانه‌اند (ارسطو و فرفورئوس، ۱۳۹۴: ۳۰-۳۱).

مسیحیت نیز مانند دو نحله فوق‌نگاهی منفی نسبت به میل و لذت دارد. آیات و روایات کتاب مقدس به کرات بر این امر تأکید می‌کند:

و آن کس که لذت‌ها را دوست دارد بی‌شک شخصی ضعیف و فقیر است (Proverbs, 21:17).

پس آن کس که خود را به لذات شهوانی و بدنی می‌سپارد مرده است هر چند در ظاهر زنده باشد (Timothy, 5:6).

تفاوت نگاه مسیحیان نسبت به لذت در مقایسه با فلاسفه یونان در کلام کلمنت اسکندرانی (از

آباء کلیسا) به خوبی جلوه می‌کند:

آرمان بشری خویشنداری یعنی آنچه فلاسفه یونان از آن سخن گفته‌اند به ما می‌آموزد که در برابر امیال و هواهای نفس ایستادگی کنیم و بنده آن‌ها نشویم و غرایز را به تبعیت از اهداف عقلی تمرین دهیم... آرمان مسیحی ما اما این است که اصلاً میل نداشته باشیم (روبنستاین، ۱۳۹۶: ۱۱۶).

بنابر این سخن، مسیحی قرون اولیه میلادی اساساً می‌خواهد انسانی جدید بسازد. او با نیازهای ضروری جسمانی هم مخالف است و آن را بالاجبار برای بقا می‌پذیرد. همانطور که کلمنت می‌گوید آرمان خویشنداری (اعتدال در لذات) کاملاً توسط مسیحیان کنار گذاشته می‌شود و لذات و امیال به طور کلی طرد می‌شوند.

این طرز تلقی تأثیر عجیبی بر جامعه آن روز روم گذاشت. میل به تجرد و باکرگی در این دوره بیشتر شد و به‌خصوص کشیشان علاقه بسیاری به پاک کردن ذهن خود از تخیلات جنسی پیدا کردند (همان: ۱۱۵)، تعداد راهبان و تارکان دنیا رو به فزونی گذاشت و سخت‌گیری به خود و روی‌گردانی از دنیا به حدی زیاد شد که قدیسی به نام هیرونوموس را متهم کردند که تعالیم سختش موجب مرگ چند دختر باکره شده است (دورانت، ۱۳۸۵: ۶۶).

شاید پرسیده شود که علت این تحول فکری و اجتماعی چیست؟ علاوه بر تأثیر شرق و رواج مکاتب فکری یونانی- شرقی (که تا حدی ذیل دو نحله گنوسیسم و نوافلاطونی بیان شد) علل اجتماعی (از جمله اضمحلال امپراتوری روم و حملات اقوام بیگانه و ایجاد نوعی ترس همگانی) نیز بر فضای آن دوره موثر بوده است (روبنستاین، ۱۳۹۶: ۱۱۶). اما فارغ از رویکرد اجتماعی و تاریخی، در این مقاله سعی شده از زاویه فلسفی به این موضوع نگاه شود، یعنی چرا و بر پایه چه دلایل فکری، این رویکرد نسبت به

لذت و میل به وجود آمد؟ در میان نحله‌های فکری قرون اولیه میلادی، ما تنها بر مسیحیت تمرکز کرده و می‌کوشیم این موضوع را در این مذهب بررسی کنیم. از میان متفکران مسیحی نیز تمرکز ما بر قدیس اگوستینوس است. قدیس اگوستینوس از جمله متفکرانی است که حیات شخصی‌اش نیز سرشار از مواجهه با لذات، شهوات و امیال مختلف بوده است. به بیانی دیگر، در وجود اگوستینوس تمام عناصری که در مورد نگرش مسیحیت نسبت به لذت و میل ذکر کردیم، جمع شده است. کافی است نگاهی به نظرات و آثار وی در کتاب اعترافات داشته باشیم. اگوستینوس در این کتاب در یک جنگ دائمی با لذات و امیال مختلف است. او چون مارگزیده به خود می‌پیچد و برای فرار از مصیبت‌های لذات زندگی به خداوند و لطفش پناه می‌برد. از خدا معذرت می‌خواهد که در کودکی جهت رفع گرسنگی و تشنگی گریه می‌کرده و با لجبازی دایه و مادرش را به استخدام خود در می‌آورده است (Augustine, 1995: 1:6). اگوستینوس به خواب‌های خود اشاره می‌کند و ملتسمانه از خداوند خواهش می‌کند که شهوات و لذایذ دنیوی را در خواب سراغ او نفرستد. او از این امر شکوه می‌کند که چطور در بیداری قدرت مقابله و کنترل امیال و شهوات را دارد اما در خواب در مقابل آن‌ها سر خم می‌کند (Ibid: 10:30). اگوستینوس اعتراف می‌کند که حتی از برخی امیال و شهوات درونی‌اش آگاه نیست و اصولاً جز خداوند هیچ موجودی بر تمام امیال آدمی احاطه ندارد (Ibid: 10:5). او به همین دلیل، احساس ضعف می‌کند و ضمن استغاثه از خداوند می‌خواهد تا با لطفش او را نجات دهد چرا که در مقابل شهوات تاب مقاومت ندارد. چنین نگاه بدبینانه‌ای نسبت به لذت و میل در جای‌جای اثر مهم اگوستینوس یعنی اعترافات دیده می‌شود. به همین دلیل، در این مقاله از میان آثار فلسفی و کلامی او تنها بر اعترافات تمرکز خواهد شد. در واقع، موضوع اصلی این مقاله بررسی این پرسش است: «با توجه به کتاب اعترافات، ریشه نگاه بدبینانه قدیس اگوستینوس نسبت به میل و لذت چیست و این متفکر علت شر بودن لذت و میل را چه چیزی می‌داند؟»

۳. لذت، میل و اراده‌های دوگانه در اگوستینوس

اگوستینوس در کتاب اعترافات خود دو نگاه کلی و متفاوت نسبت به لذت و میل دارد. در برخی فقرات، لذت را امری مثبت می‌داند. برای مثال، وقتی از میل به شناخت خدا سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که تنها دوست دارد خدا را بشناسد (Ibid: 1) و هنگامی که از عشق به خدا به عنوان امری جاودان سخن می‌گوید (Ibid: 6) و یا زمانی که تأکید می‌کند لذت بردن از حضور خداوند لذتی بی‌درد است، در حال تایید لذت مثبت است. اما اگوستینوس در بیشتر فقرات، لذتی را معرفی می‌کند که ذاتاً شر، بد و مطرود است.^۳ او لذات (voluptas) را خطراتی می‌داند که هر لحظه می‌توانند او را

۳. اگوستینوس در اعترافات معمولاً واژه‌های یکسانی را برای میل خوب و بد به کار نمی‌برد. هر چند هر دو نوعی «کشش درونی» هستند اما اگوستینوس معمولاً میل دسته اول را با واژه عشق یا عاشق هستم (Amo یا dilectio) به کار می‌برد؛ در حالیکه دسته دوم را با واژگانی مانند میل، هوس، شهوت و... (concupiscentia) یا (temptationis) به کار می‌برد.

تابع خود کنند. آگوستینوس در کتاب دهم اعترافات تقریباً تمام لذایذ حسی و جسمی (corporis) را بد و شر می‌داند. از نظر او همه لذات به جز عشق به خداوند شر هستند (10:1 و 10:29).^۴ لذات سمعی (voluptates aurium) منحرف‌اند و حتی نوای به ظاهر ملکوتی قرائت کتاب مقدس و آیات الهی هم اغواکننده و شر است. از نظر آگوستینوس، لذات بصری (voluptas oculorum) و همه تصاویر به ظاهر زیبا (حتی نقوش کلیساها) خطرناک‌اند (10:35). آگوستینوس در مورد سایر لذات حسی و حتی انسانی نیز چنین نظری دارد. او حتی لذات حاصل از کنجکاوی (coccupiscentia oculorum) را نیز شر و بد می‌داند (۱۰:۳۲-۳۵). او معتقد است که تمایز بین لذت جسمی و ارضاء نیاز (ventrem) جسمانی بسیار سخت است و هر لذتی (از این نوع) می‌تواند انسان را منحرف کند. او در فقره‌ای می‌نویسد که آنچه انسان را منحرف می‌کند طمع است، نه خوراک و نوشیدنی زیرا یحیی هم آب و غذا می‌خورد. آگوستینوس در ادامه اما تأکید می‌کند که حتی غذا و آب هم هر لحظه می‌تواند ما را به انحراف بکشاند و تابع خود کند (10:31).

اما چه عاملی باعث جدا شدن لذات خیر و شر از یکدیگر می‌شود و به عبارتی لذات جسمانی به چه علتی شرند؟ شاید در نگاه اول چنین به نظر برسد که آگوستینوس نیز مانند افلاطون در رساله فیلبس، نوعی جهل یا خطای ادراکی (اعم از حسی، خیالی یا عقلی) را علت انحراف لذت و میل می‌داند. کاملاً روشن است که برخی عبارات در اعترافات نوعی غفلت یا جهل را به عنوان علت انحراف بیان می‌کند. آگوستینوس می‌نویسد که هر انسانی اولاً و حقیقتاً خداوند را دوست دارد و اگر در مقابل مسیح (که فرزند خدا است) می‌ایستد و او را به قتل می‌رساند به این علت است که به علت جهل و خطای در ادراک متعلق حقیقی میل خود را فراموش کرده و به جای خداوند سایرین را دوست می‌دارد (10:23). آگوستینوس در جایی دیگر به صراحت عشق به مخلوقات را علت تحت انقیاد درآمدن انسان و کور شدن قضاوتش می‌داند (10:6). همین کور شدن علت دور شدن از لذات حقیقی است. همچنین آگوستینوس هنگام مرور خاطرات نوجوانی و جوانی‌اش از گناهان خود پرده برمی‌دارد. او چند بار در جوانی با زنان درآمیخته است. قدیس مسیحی در تبیین دلایل این گناه اذعان دارد که علت حقیقی این اقدام چیزی جز عشق به خدا نبوده است. آگوستینوس باور دارد که از ابتدا به دنبال خداوند بوده است اما از آنجا که هنوز قدرت فکری و روحی لازم را برای شناخت او نداشته در دام عشق زنان می‌افتاده است (3:1).

کاملاً روشن است که این تبیین علت اصلی انحراف لذت و میل را جهل انسان یعنی اشتباه در تشخیص او می‌داند. هر کسی بالذات عاشق خدا است و از میل به او یا حضور نزد او لذت می‌برد اما به اشتباه، متعلق میل خود را از یاد می‌برد و این عشق را در سایر موجودات محدود و پست جستجو

۴. ما در فصل آینده برخی از لذاتی را که غیر از لذت بردن از (حضور) خداوند هستند و از نظر آگوستینوس هم شر نیستند بیان خواهیم کرد که البته هیچ یک جسمانی نیستند؛ اما کاملاً روشن است که اولاً آگوستینوس جز در دو سه مورد از این لذات نام برده و ثانیاً این لذت‌ها به هیچ وجه تعارضی با لذت بردن از حضور خداوند ندارند.

می‌کند. این تبیین تا حدی ما را به یاد یونانی‌ها می‌اندازد (چنانکه که پیش‌تر به افلاطون و ارسطو اشاره کردیم)؛ اما همانطور که قبلاً نیز بیان شد یک مسیحی نگاه به مراتب منفی‌تری نسبت به لذایذ و امیال دارد. به نظر می‌رسد که اگوستینوس هم به عنوان یک مسیحی تا حد زیادی این بدبینی را به ارث برده و به تئوری "خطا در لذت به علت انحراف در اندیشه یا جهل" چندان باور نداشته است. دو دلیل برای تایید این سخن وجود دارد:

الف) اگوستینوس در ابتدای کتاب اعترافات از دوران نوزادی خود یاد می‌کند و اینکه در آن زمان به طلب شیر و چیزهای عبث دیگر دامن‌گریه می‌کرده و روزگار را بر مادر و مراقبان‌اش جهنم می‌کرده است (1:6). او در قسمتی از این باب، بر هوس‌ها و امیال دوران نوزادی خود لعن می‌فرستد و از خداوند عذر می‌خواهد که با این عمل خود آرامش را از دیگران گرفته بود. اگوستینوس در باب اول اعترافات در این باره این چنین می‌نویسد:

حتی نوزاد یک روزه هم در حضور تو پاک از گناه نیست. .. آیا با گریه‌ای ولع‌آمیز سینهٔ مادر را برای شیر خوردن، خواستن معصیت و گناه نیست؟ آیا اگر امروز با چنان حالی غذا طلب کنم استهزایم نمی‌کنند و به راه راستم نمی‌خوانند (اگوستینوس، ۱۳۹۱: ۱:۷)؟

این فقره به خوبی نشان می‌دهد که اگوستینوس به معصومیت دورهٔ کودکی باور ندارد و همین امر بیان‌کنندهٔ این نکته است که از نظر او منفور بودن لذت جسمانی به خطای ادراکی یا غفلت مربوط نیست. نوزادی که از سر گرسنگی شیر می‌خواهد و در طلب آن گریه می‌کند چگونه در این طلب دچار خطای ادراکی شده است؟ مشخص است که رفع گرسنگی اساسی‌ترین میل او است و ارضاء آن نیز بنیادی‌ترین و طبیعی‌ترین لذت. بنابراین، اگر گریهٔ نوزادی که در طلب شیر است در نظر اگوستینوس منفور است بدون شک این به امری فراتر از ادراک بازمی‌گردد.

ب) بسیاری از فقرات مربوط به غفلت هرگز این امر را به عنوان علت اصلی انحراف میل و لذت بیان نمی‌کنند، بلکه گاه برعکس، این قضاوت خطا را معلول انحراف امیال و لذات می‌دانند. برای مثال، اگوستینوس در کتاب دهم اعترافات تاکید دارد که خود قضاوت کور معلول علاقه و میل به مخلوقات (به جای عشق به خدا) است و نه برعکس (10:6).

اما اگر جهل علت اصلی انحراف در لذت نیست، پس چه چیزی علت آن است؟ چه چیزی باعث می‌شود که ما به متعلق اشتباهی میل داشته باشیم و از حضور چیزی که واقعا دوست داشتنی نیست لذت ببریم؟ شاید یک نظریه بتواند راهگشا باشد. اگوستینوس در اعترافات از «گناه نخستین» یاد می‌کند و آن را علت انحراف امیال و لذات وجود آدمی می‌داند (8:10). از نظر اگوستینوس، آدم پس از اینکه دستور خداوند را نادیده گرفت و از میوه ممنوعه خورد، از خلد برین اخراج و وجودش آمیخته با گناه شد. از آن زمان به بعد بخشی از وجود انسان به گناه آلوده گشت و به همین علت، لذت و میل انسانی هم گناه‌آلود شد. بر همین مبنا، اگوستینوس معتقد است که وجود انسان دو بعد دارد: بعد الهی که شامل عشق به خدا و لذت بردن از حضور او است و بعد جسمانی که لذات

انسانی را شامل می‌شود. بعد جسمانی (که حاصل هبوط به زمین است) مانند ثقلی است که هر لحظه انسان را به پایین می‌کشد و اجازه نمی‌دهد به عشق خدا بپردازد (8:9).

این نظریه و دیدگاه آگوستینوس، ریشه در سنت مسیحی دارد و احتمالاً از دو منبع اصلی سرچشمه گرفته است: یکی سفر پیدایش عهد عتیق و دیگری نامه‌های پولس رسول. همانطور که بیان شد، آدم پس از گناه دچار نفرین شد و از خلد برین اخراج گردید. کتاب مقدس روایت می‌کند که پس از این اتفاق، عورت حوا و آدم معلوم گردید و در حقیقت جسم او تغییر کرد و پست شد. آدم و حوا همچنین توسط خداوند لعن شدند و به زمین هبوط کردند (Genesis 1:17).

پولس رسول که در شکل‌گیری سنت مسیحی تاثیر به‌سزایی داشته است این داستان را این گونه تفسیر می‌کند که لعن آدم توسط خداوند باعث گناه‌آلوده شدن خود و ذریه‌اش گردید؛ به این معنی که گناه نخستین منجر به گناه‌آلوده شدن وجود همهٔ ابناء بشر گردید و این زشتی به وجود همهٔ ما انتقال یافت (Romans, 18:8-22). پولس معتقد است که از آدم تا زمان قربانی شدن عیسی مسیح (فرزند خدا) تمام ابناء بشر نفرین شده‌اند و به همین دلیل، وجود انسانی سراسر شر و گناه‌آلود است.

آگوستینوس در این سنت، وجود انسان و میل و لذت انسانی را شر و گناه‌آلود می‌داند. البته برخی معتقدند که این نگاه منفی نسبت به انسان نه فقط ریشه در سنت مسیحی (که در زمان آگوستینوس بسیار نوپا بود) بلکه ریشه در سنت گنوسیستی دارد. نباید فراموش کرد که برخی از متفکران مهم اولیه مسیحی مانند مرقیون و والتینوس گنوسیست بودند (ایلخانی، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۸). همانطور که گفته شد، گنوسیست‌ها جهان را حاصل کشاکش دو نیروی خیر و شر می‌دانند و معتقدند که دنیا و تمام موجودات آن متعلق به خدای شر است. در حوزه انسان‌شناسی، آن‌ها معتقدند که نفس آدمی به زمین هبوط کرده و اسیر خاک شده است و امیال و لذت‌های دنیوی، همگی حاصل هبوط نفس به زمین است. گنوسیست‌ها در این رابطه از تمثیل‌های بسیاری که همگی جسم را مانند قفس و روح را زندانی می‌دانند، استفاده می‌کنند (ایلخانی، ۱۳۷۴: ۲۶-۲۸). این تمثیل‌ها همگی نشان می‌دهند که از نظر گنوسیست‌ها بدن نه بخشی از هویت ما بلکه ساحتی بیگانه است و به همین دلیل، لذات جسمانی همگی منحرف و خطا هستند. این دیدگاه و همچنین فعال بودن گنوسیست‌ها در امپراتوری روم (در قالب مانوی‌ها) نشان می‌دهد که آن‌ها در شکل‌گیری نظریهٔ آگوستینوس موثر بوده‌اند.

شاید دیدگاه گنوسیستی، بر نظریهٔ آگوستینوس موثر بوده، اما نباید فراموش کرد که اصل نظریهٔ آگوستینوس متفاوت از نظریهٔ گنوسیسم است. طبق نظریهٔ گنوسیست‌ها دو طبیعت (طبیعت به مثابه چیزی که چستی و هویت شیء از آن گرفته می‌شود) در عالم وجود دارد: یکی طبیعت خیر و دیگری طبیعت شر. این‌ها دو نیروی مستقل‌اند که به یکدیگر وابستگی ندارند. در وجود انسان هم این دو نیروی مستقل و دو طبیعت مفارق حضور دارند. جسم انسان طبیعتی شر و روح آدمی خیر است. این دو هر چند در مقام عمل با یکدیگر تعامل دارند اما در وجود مستقل‌اند. به همین دلیل است که گنوسیست‌ها از تعبیر قفس و زندانی در مورد جسم و روح استفاده می‌کنند (ایلخانی، ۱۳۷۴: ۲۷). در

مقابل، اگوستینوس به یک طبیعت حقیقی در جهان قائل است. او به عنوان یک مسیحی، عالم و وجود را تنها از آن خدا می‌داند و از نظر او، هر آنچه هست صنع خداوند است (13:2). از نظر اگوستینوس، شر نه امری وجودی بلکه عدمی است (7:12). در واقع، شر نبود خیر است و هر چیزی که وجود دارد خیر است و توسط خداوند هم به وجود آمده است. بنابراین، نگاه اگوستینوس با نگاه گنوسیست‌ها کاملاً تفاوت دارد.

به جز این، نگرش اگوستینوس نسبت به طبیعت و اراده انسان کاملاً او را از دیدگاه‌های ثنوی جدا می‌کند. اگوستینوس در فقره‌ای از اعترافات تأکید می‌کند که اگرچه جسم و روح دو ساحت اصلی وجود انسان‌اند اما دو طبیعت مستقل نیستند. طبیعت انسان واحد است. اگرچه انسان از دو ساحت روح و جسم (که اولی خیر و دومی شر و ملعون^۵ است) تقویم یافته، اما طبیعت (natura) دوگانه‌ای ندارد. انسان تنها یک طبیعت دارد. آنچه در انسان منجر به دوگانگی می‌شود داشتن دو اراده (voluntas) متفاوت است. اگوستینوس در توضیح این مطلب ابتدا بیان می‌کند که خواستن و اراده کردن همان توانستن است چرا که اگر کسی چیزی را اراده کند (چیزی که در قدرت او است) و نتواند آن را انجام دهد معنایش این است که آن امر برای تحقق احتیاج به ارادهٔ دیگری دارد و این یعنی ارادهٔ اول که تحقق نیافته اصلاً اراده نبوده است (8:8). او سپس این پرسش را مطرح می‌کند که چه چیزی سبب می‌شود که ما در حالیکه شوق به خداوند داریم و می‌خواهیم عمر خود را صرف او کنیم و از امیال و شهوات روی گردانیم، نتوانیم در مقابل این امیال و لذات مقاومت کنیم؟ اگر خواستن توانستن است پس نباید چیزی مانع این امر شود (8:9). اگوستینوس به دلیل همین تناقض معتقد است که دو اراده در ذات انسان وجود دارد: ارادهٔ معطوف به لذایذ و امیال پست و ارادهٔ معطوف به عشق الهی. از نظر اگوستینوس، هر دو اراده متناهی و ناقص‌اند (voluntas imperat) و گاه در کار یکدیگر اختلال ایجاد می‌کنند. به همین دلیل ممکن است ما قصد دوری از امیال جسمانی را داشته باشیم و بخواهیم خود را وقف خداوند کنیم اما این قصد ما لزوماً به فعل منجر نمی‌شود. ما صاحب یک ارادهٔ مستقل، کامل و قدرتمند نیستیم. اگوستینوس به همین دلیل، وجود انسان را وجودی پاره‌پاره و دردمند (gravi molestia) می‌داند که دائماً بین دو دسته میل، لذت و خواست حیران و در نوسان است. اگوستینوس از این جهت در مقابل گنوسیست‌ها می‌ایستد. او معتقد نیست که انسان دو طبیعت و سرشت دارد. از نظر او دو اراده‌ی مختلف داشتن به معنی دو طبیعت (duas naturas) داشتن نیست. انسان طبیعت و ذات واحدی دارد؛ البته طبیعتی پاره‌پاره و نامنسجم^۶ (8:10).

۵. جسم از آن حیث که امری وجودی است خیر است. شر بودن آن به معنی عدمی است. یعنی به علت نفرین خدا از ساحت الهی دور شده و کمالاتی را که مثلاً روح دارد دیگر ندارد. به همین دلیل، شر بودن جسم با عدمی بودن آن تعارضی ندارد.

۶. در نگاه اول اگوستینوس تأکید دارد که پس از هبوط انسان به زمین، طبیعت او پاره‌پاره و نامنسجم شده است ولی در فصل آخر بیان خواهیم کرد که پیش از هبوط هم ریشه‌های این کثرت و پاره‌پاره شدن وجود داشته است.

۴. لذت، طمع و حد وجودی انسان

روشن شد که اگوستینوس گناه نخستین را علت نوعی بیگانگی در وجود انسان می‌داند و او را از آن جایگاهی که در ابتدا قرار داشت، دور می‌کند. گناه نخستین و هبوط انسان در حقیقت، امیال و شهوات دنیوی را در انسان به وجود آورده است. اما تبیین لذت و میل در اگوستینوس تنها با تمسک به اصل گناه نخستین و هبوط انسان قابل تبیین نیست. بحث میل و لذت از این عمیق‌تر است. چند دلیل وجود دارد که نشان می‌دهد با اصل گناه اولیه نمی‌توان به طور کامل بحث لذات هبوط یافته و مطرود را تبیین کرد.

اگوستینوس در قسمتی از اعترافات از لذاتی غیرالهی سخن می‌گوید که خوب‌اند (boni). اگوستینوس نمونه‌ای از این لذات را لذت بردن از مصاحبت با دوستان می‌داند (8:3). او در جایی دیگر هم همین صفت را در مورد برخی خواست‌ها و احساسات به کار می‌برد (10:33). اگوستینوس معتقد است تنها میل حقیقی (به مثابه کشش درونی) و لذت حاصل از آن عشق به خدا است، اما مصاحبت با دوستان یک امر انسانی و اجتماعی است و ربطی به عشق الهی ندارد. اگر وجود انسان حاصل گناه است و او به زمین هبوط کرده، نباید صفت «خوب» را به لذات و امیال (انسانی) او نسبت داد.

حتی با کنار گذاشتن این مسئله، باز مسائل دیگری وجود دارد که باید به آن‌ها پرداخت. اگوستینوس میل را جز درد، نیاز و خلو نمی‌داند (10:31). او امیال را دردهایی می‌داند که لذت‌ها آن‌ها را ساکن می‌کنند اما وجود مادی و منفور انسان باعث می‌شود که ما همیشه به دنبال تحقق این میل‌ها سرگردان باشیم و از میلی به میل دیگر برویم و در نتیجه دائما درد بکشیم (10:31). بنابراین، نباید در چارچوب فلسفه اگوستینوس، امیال را درست و خوب بدانیم؛ چون این با تعریف او از میل مطابقت ندارد. اما حتی اگر اگوستینوس هرگز واژه خوب را در مورد امیال به کار نبرده باشد به نظر می‌رسد در مورد نیازها نگاه مثبتی دارد. اگوستینوس بین میل یا شهوت جسمانی و نیاز جسمانی تفاوت می‌گذارد و ارضاء اولی را مذموم و ارضاء دومی را غیر مذموم می‌داند. اگوستینوس معتقد است بین میل (و شهوت) و نیاز جسمی فرق است و هرچند هر لحظه ممکن است مرز میان این دو از بین برود و شخص در چاه شهوات فروافتد اما با این حال، رفع نیاز بد و مذموم نیست (10:31). حال، اگر نیاز هم به نوعی حاصل خلو قوای جسمانی است و میل به آب و غذا و غیره هم در حقیقت با هبوط ما به دنیا به وجود آمده پس چرا نیازهای ما لزوماً بد نیستند؟ چرا من باید رفع گرسنگی کنم؟ اگر من هبوط کرده‌ام و جسمم و لذات و امیال و نیازهایم حاصل هبوط و لعن خداوند است چرا نباید آن‌ها را رها کرده و آنقدر گرسنه و تشنه بمانم تا بمیرم؟ اصلاً چرا باید در این جهان منفور و شر باقی ماند؟ اما مسئله، پیچیده‌تر از این است. اگوستینوس فقط به اصل "رفع نیاز" توجه ندارد بلکه در برخی فقرات پارافراتر می‌گذارد. اگوستینوس در باب دهم اعترافات تاکید می‌کند که برخی انبیا الهی مانند نوح و یحیی برای رفع نیاز خود از هر نوع گوشتی که خواستند تناول کردند و باز دچار انحراف نشدند، اما عیصو حتی با خوراک عدس هم دچار انحراف و هوس شد (10:31). این فقره نشان

می‌دهد که نه تنها اصل رفع نیاز بلکه تجمل و کام‌جویی در رفع آن نیاز (مثل خوردن انواع گوشت) در چارچوب و شرایطی (که به آن اشاره خواهیم کرد) مجاز است. آگوستینوس در این فقره به راحتی خوردن گوشت را بر خوردن عدس ترجیح می‌دهد. اما اگر بشر هبوط کرده و تمام امیال جسمانی‌اش ملعون و مطرود است، چرا باید خوردن گوشت که فراتر از رفع نیاز است (نیاز با خوردن عدس هم رفع می‌شود) جایز شمرده شود؟ به نظر می‌رسد که ایده گناه نخستین و نظریه هبوط انسان پاسخی برای این مسئله نداشته باشد.

مسئله دیگری هم وجود دارد که بحث فوق را از زاویه‌ای دیگر بررسی کرده و نشان می‌دهد تئوری گناه اولیه به تنهایی توجیه‌کننده بحث لذت در آگوستینوس نیست. طبق نظریه پولس، آدمی پس از گناه اولیه نفرین شده و به زمین هبوط کرد. جسم انسان از آن زمان به بعد ملعون و لذاتش حرام گردید. اما لطف خداوند شامل انسان‌ها شد. او پسرش عیسی مسیح را قربانی کرد تا کفاره گناه انسان‌ها شود. به همین علت، ایمان‌آوردگان به مسیح نجات خواهند یافت و دیگر مشمول لعن خداوند نخواهند بود (ایلخانی، ۱۳۸۹: ۱۹). واضح است که آگوستینوس هم مانند هم‌کیشان معاصرش یکی از ایمان‌آوردگان به مسیح است و به همین علت، لطف خداوند باعث شده که او نجات یابد. وقتی او نجات یافته است پس چرا باید لذات و امیال را منفور و بد بداند؟ شاید گفته شود که این امیال و لذات یادگار دوران پیش از ایمان است و حقیقت ایمانی او پس از مرگ به صورت خالص در می‌آید؛ اما این سخن موجه نیست. از نظر آگوستینوس پس از قربانی شدن مسیح، وجود انسان هم دچار تغییر شده و ارتباطش با عصر پیش از مسیح که دوران لعن و نفرین بشر بود، قطع گردیده است. آگوستینوس معتقد است عیسی مسیح با قربانی کردن خویش زوالی را که پس از گناه آدم در بشر به وجود آمده بود، از بین برد (۴:۱۲). علاوه بر این، نگرانی دائمی آگوستینوس نسبت به لذات و امیال خود، نشان می‌دهد که او زیاد به بخشش حاصل از قربانی شدن مسیح (در بحث لذت و میل) توجه ندارد. او حیات آدمی را ابتلایی دائمی به لذت‌ها و امیال می‌داند. او هر لحظه نگران است که این لذات او را منحرف کرده و به چاه ظلمانی و نابودی فروبرند. اگر انحراف در لذت‌ها و امیال فقط حاصل گناه اولیه است پس با بخشش و لطف خداوند این مسئله باید حل شود اما نگرانی آگوستینوس از بین نمی‌رود و سخن از مبارزه‌ای دائم با امیال می‌کند (10:32). بنابراین، به نظر می‌رسد که مسئله باید عمیق‌تر از گناه اولیه باشد.

برای فهم بهتر این مسئله ابتدا باید به همان متنی که الهام‌بخش آگوستینوس در تبیین مسئله لذت و میل بود، برگردیم: «سفر پیدایش و مسئله هبوط». طبق بیان کتاب مقدس، سرپیچی آدم از فرمان خدا و خوردن میوه ممنوعه منجر به اخراج آدم و حوا از خلد برین و هبوطشان گردید. اما چه چیزی باعث شد که آدم مرتکب گناه شود و از فرمان خدا سرپیچی کند؟ طبق متن سفر پیدایش، مار ابتدا حوا را فریفت و سپس حوا آدم را به خوردن واداشت. آنچه مار از طریق آن، حوا را به خوردن میوه درخت ممنوعه مجاب کرد چیزی نبود جز تحریک طمع او (Genesis 3:5). در واقع، آدم و حوا به

طمع اینکه میوه آن درخت آن‌ها را جاودانه می‌کند از آن خوردند و گناهکار و ملعون شدند. روشن است که آنچه این دو را به سقوط واداشت میلی بود که پیش از هبوط و قبل از گناه نخستین داشتند و در نتیجه، گناه نخستین پیش از هبوط انسان به وقوع پیوسته است. بنابراین، شاید ریشه نگاه منفی آگوستینوس و بی‌ارزش بودن میل و لذت به قبل از هبوط بازگردد. فقراتی در آگوستینوس وجود دارد که این فرضیه را تایید می‌کند. آگوستینوس در کتاب دهم اعترافات، ضمن برشمردن لذات شر به لذتی می‌رسد که از لذایذ منحرف بصری و سمعی به مراتب بدتر و خطرناک‌تر است. این لذت چیزی نیست جز «لذت حاصل از کنجکاوی». از نظر آگوستینوس، این لذت حاصل ادراک حسی ناقص انسان است. هنگامی که آدمی با ادراک متناهی خود چیزی را به صورت ناقص درمی‌یابد طمع و حرصش برای شناخت آن بیشتر می‌شود و می‌کوشد با ادراک ناقص و متناهی خود، آن امر متعالی را به چنگ بیاورد؛ در حالیکه چنین کاری ممکن نیست و بدون شک، این گرایش او را به مهلکه می‌اندازد (10:35). آگوستینوس این لذت را نه حاصل احساس جسمانی (Sensus corporis) بلکه حاصل نوعی اشتیاق و کنجکاوی مبتنی بر حس می‌داند. از نظر آگوستینوس نوع لذت حاصل از ارضاء این کنجکاوی، متفاوت از لذات جسمانی است. این کنجکاوی، ما انسان‌ها را به شناختی سوق دهد که نه به دردمان می‌خورد و نه در حد ما است. لذت حاصل از کنجکاوی آگوستینوس تا حد زیادی مطابق همان طمع مطرح شده در سفر پیدایش است. آدم برای علم و معرفتی که در حد آن نبود دندان طمع تیز کرد و خواست از این طریق، همانند خدا شود اما مورد لعن قرار گرفت و سقوط کرد. جالب این است که آگوستینوس در انتهای فصل مربوط به این لذت (لذت کنجکاوی یا همان شهوت چشم) از خداوند طلب بخشش می‌کند و از او می‌خواهد که او را در مسیری قرار دهد که خواسته‌هایش را با کمال میل بپذیرد و سعی نکند از حد خودش فراتر رود و با کنجکاوی قلبش را به سمت مار و عنکبوت سوق دهد (10:35). این فقره به خوبی نشان می‌دهد که ذات این کنجکاوی را هم نوعی طمع تشکیل می‌دهد که هر لحظه انسان را از مسیر خداوند دور می‌کند.

تحلیل فوق تا حدی روشن می‌کند که اگر هبوط حاصل از گناه نخستین، علت اصلی مذموم بودن لذات و امیال دنیوی نیست، چه چیزی علت این امر است. گفتیم که در کنجکاوی باطل، انسان چیزی را میل می‌کند که در حد او نیست و برایش فایده ندارد. علت بد بودن این میل هم همین است. حد و اندازه انسان با آنچه می‌طلبد نمی‌خواند. از نظر آگوستینوس، طمع یا کنجکاوی بیهوده بشر دقیقاً به دلیل همین محدودیت مذموم است. به همین دلیل، علت اصلی مطرود بودن امیال و لذات انسانی را باید در محدود بودن وجود انسانی دانست. از نظر آگوستینوس تنها وجود خداوند است که نامحدود و لایتناهی است. هر موجود دیگری نسبت به او وجودی محدود و متناهی دارد (4-2:13). بنابراین، انسان هم محدود و متناهی است. حال، این موجود متناهی و محدود که در مقابل خداوند هیچ است، چیزی را می‌خواهد که تنها خداوند سزاوار داشتن آن است. به همین دلیل، این میل در نظر آگوستینوس کاملاً مطرود و مذموم است.

اما این رویکرد پرسش‌هایی را پدید می‌آورد که باید به آن‌ها پاسخ داد. اولاً همانطور که بیان کردیم وجود انسان محدود است. از طرف دیگر، هر انسانی میل به کمال و برتری و سعادت دارد (10:19). این میل به این معنی است که انسان کمالی را ندارد و خواهان داشتن آن است. اما آیا این میل به سعادت^۷ منفور و بد نیست؟ چه چیزی بین این میل و طمع تمایز می‌گذارد؟ طبق متن *اعترافات*، سعادت به هیچ وجه طمع یا کنجکامی نیست و برخلاف آنها، خوب و ستایش‌شدنی است. اگوستینوس سعادت را شغف، خوشحالی و لذت حاصل از حقیقت می‌داند (Beata quippe vita est gaudium de veritate) (10:23). از نظر او این حقیقت، خداوند است. او معتقد است این سعادت از آن همهٔ بندگان نیست و تنها کسانی که ایمان مسیحی دارند از این سعادت برخوردارند. اگوستینوس بر این باور است که خداوند به لطف خود بر کسی که ایمان دارد متجلی گشته و او را به سعادت رسانده است (Cross, 2005, 127). بنابراین، شخصی که میل به سعادت دارد طمع به چیزی ندارد. طمع کار میل به چیزی دارد که در حد او نیست و یا لیاقت نیل به آن را ندارد در حالیکه در سعادت این خداوند است که با لطف خود حقیقت را بر انسان نمودار می‌کند و انسان نقشی جدی (به مثابهٔ فاعل اصلی) در آن ندارد.

مسئلهٔ دیگری که باید به آن پرداخت این است که با این تفسیر، تئوری گناه نخستین چه می‌شود؟ همانطور که بیان کردیم اگوستینوس بارها گناه نخستین را علت انحراف میل و لذت دانسته، اما اکنون طمع حاصل از حد وجودی ذاتی انسان علت این انحراف معرفی شده است. این دو چگونه با هم جمع می‌شوند؟ در پاسخ باید گفت که همان رابطه‌ای که میان گناه نخستین و غفلت وجود دارد، میان حد وجودی و گناه نخستین هم جاری است. پیش‌تر بیان کردیم که گناه نخستین علت غفلت و در نتیجه خطا و انحراف لذت است. در واقع، گناه نخستین و غفلت دو سطح مختلف‌اند که هر کدام به نوعی انحراف در لذت را تبیین می‌کنند. البته گناه نخستین علت غفلت است اما اگوستینوس گاه در سطحی از بحث، از غفلت به عنوان علت به دام افتادن در لذت یاد می‌کند. همین رابطه عیناً بین حد وجودی و گناه نخستین وجود دارد. آدم ابوالبشر به علت طمع مرتکب گناه شد. این گناه منجر به هبوط او به زمین شد. بعد از این اتفاق، شهوات گوناگون که همگی منفور، شر و ملعون‌اند در آدم شکل گرفتند. علت این شهوات مختلف قطعاً همان طمع اولیه است. اما هبوط حاصل از گناه نخستین علت تنوع و تکثر این شهوات و لذایذ شریر است. بنابراین، اگوستینوس گاه در سطحی از بحث از گناه اولیه برای توجیه بحث لذت استفاده می‌کند و در سطح دیگر از حد وجودی. این دو هم عرض نیستند، بلکه مانند غفلت و گناه اولیه در طول هم هستند و به همین دلیل، سخن از یکی به معنی طرد دیگری نیست.

۷. در متن لاتین *اعترافات* واژه سعادت یا *eudaimonia* یا واژه‌ای به این معنا نیامده است، بلکه اگوستینوس از واژه حیات خوب یعنی *vitam beatam* استفاده کرده است.

۵. نتیجه

بررسی نظرات آگوستینوس در باب لذت و میل به این نتیجه منتهی می‌شود که از نظر او امیال انسان‌ها اصولاً با غایت و هدفشان در تناقض است و بنابراین، برخلاف سنت فکری یونانی، انسان یک موجود هماهنگ نیست. در افلاطون، سعادت بشر شناخت مُثل است و هر انسانی نیز اولاً و بالذات میل به معرفت آن دارد. در ارسطو از سویی، غایت انسان تعقل نظری است و از سوی دیگر، هر انسانی بالطبع میل دارد که جهان را بشناسد و در باب آن تامل نظری کند. آگوستینوس، معتقد است که غایت انسان بندگی، معرفت و نزدیک شدن به خدا است اما انسان حتی در خلد برین هم میلی به اطاعت از خداوند ندارد و با طمع خود خلاف دستور خداوند عمل کرده و به همین دلیل هبوط کرده و از او دورتر شده است. این مستلزم نوعی تناقض در ساختار وجودی انسان است. میل او خلاف غایتش عمل می‌کند و او را از خداوند دورتر می‌سازد. به همین دلیل است که انسان مومن هر لحظه در این ترس است که نکند امیالش (که بخشی از وجود او را تشکیل می‌دهد) او را منحرف کرده و به قعر چاه بیندازد. ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر چنین است پس چرا آگوستینوس در همین کتاب اعترافات از میل بشر به سعادت سخن می‌گوید؟ آیا میل بشر به سعادت و اطاعت خدا ذاتی نیست؟ اگر ذاتی است پس چگونه با سخن بالا (میل به مخالفت) قابل جمع است؟ در این رابطه چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه بپذیریم در وجود انسان (حتی قبل از هبوط) دو میل نهفته است: میل به سعادت (اطاعت خدا) و طمع. اولی خیر و دومی شر است و همین میل دوم برای ایجاد ناهماهنگی در وجود انسان کافی است.

تبیین آگوستینوس با این برداشت سازگار است. اگر انسان به سعادت و اطاعت خداوند میلی نداشته باشد پس جز از طریق لطف خداوند از طریقی دیگر نمی‌تواند به سعادت برسد؛ چون وجودش ذاتاً اطاعت‌ناپذیر و شر است. در این صورت، جنگ درونی، ابتلا و مبارزه دائمی با امیال توسط انسان‌ها بی‌معنی خواهد بود. اما آگوستینوس بارها اشاره کرده که حیات انسان سراسر مبارزه با امیال است و نه چیز دیگری. آگوستینوس چون راهبی راستین صبح و شب با امیالش مبارزه می‌کند و البته با کمک گرفتن از خداوند سعی دارد بر آن‌ها غلبه کند. این امر روشن می‌کند که در وجود انسان دو میل خیر و شر قرار داده شده است. یکی او را به نافرمانی وا می‌دارد و دیگری به اطاعت. یکی او را به فرارفتن از حدش فرامی‌خواند و دیگری به غرق شدن در عشق خدا. انسان به دلیل همین تناقض، دائماً در ابتلا است. اما انسان جز یک طبیعت ندارد و این دو میل در یک طبیعت با هم قرار گرفته‌اند. به همین دلیل، انسان خود به تنهایی قادر نیست بر این امیال کنترل داشته باشد و حتماً نیاز به کمک موجودی دارد که بر این طبیعت احاطه داشته باشد و این موجود خداوند است.

در پایان باید گفت که این مسئله، افق‌های بسیاری را به روی ما می‌گشاید. شاید مسئله میل و نسبت‌اش با سعادت در متفکری چون آگوستینوس به نحو فوق تبیین گردد اما در سایر جریان‌های فلسفی قرون وسطی، این نسبت چگونه خواهد بود؟ از قرن ۱۲ به بعد با وقوع جنگ‌های صلیبی و

مواجهه مسیحیان با تمدن اسلامی و فرهنگ یونانی، اروپا با موج بازگشت به عصر یونان و ارزش‌هایش روبه‌رو شد. ارسطو و افلاطون مجدداً زنده شدند و برخی مفاهیم فلسفی مانند سعادت (به معنی یونانی خود) وارد دنیای مسیحیت گردید. حالا متفکرانی چون توماس اکویناس میراث‌دار دو سنت فکری یعنی یونانی و مسیحی بودند. مواجهه این فلاسفه با میل و لذت چگونه خواهد بود؟ آیا اینها می‌توانند بین نظریه دوگانگی وجود اگوستینوس و نظریه سعادت یونانی هماهنگی ایجاد کنند؟ به نظر می‌رسد سنت ضد یونانی اگوستینوس در نسل بعدی متفکرین مشایی قرون وسطی مشکلات عدیده‌ای ایجاد می‌کند که در آثار دیگر باید به آن‌ها نیز توجه کرد.

منابع

ارسطو، فروریوس (۱۳۹۴)، ایساگوچی تالیف فروریوس و مقولات تالیف ارسطو، ترجمه محمد خوانساری، تهران، مرکز دانشگاهی.

اگوستینوس (۱۳۹۱)، *اعترافات اگوستینوس قدیس*، ترجمه افسانه نجاتی، تهران، پیام امروز.

ایلخانی، محمد (۱۳۸۹)، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، تهران، سمت.

_____ (۱۳۷۴)، «مذهب گنوسی»، معارف، ش ۳۴ و ۳۵، ۱۶-۳۱.

دورانت، ویل (۱۳۸۵)، تاریخ تمدن: عصر ایمان، ترجمه ابوطالب صارمی، ج ۴، تهران، علمی و فرهنگی.

روبنستاین، ریچارد (۱۳۹۶)، وقتی عیسی خدا شد، ترجمه راضیه سلیم زاده، تهران، نشر مرکز.

Aristotle and porphyry (2014), porphyry's Isagoge and Aristotle's categories, Trans Mohammad Khansari, Tehran, Markaz Nashre Daneshgahi. (In Persian)

Aristotle (2000), *Nicomachean Ethics*, Trans Roger Crisp, Cambridge, Cambridge University.

Augustine (1995), *Confessions*, Trans Albert C Outler, Philadelphia, Westminster.

Augustine (2012), *St Augustine's Confessions*, Trans Afsane Nejati, Tehran, Payam Emrooz. (In Persian)

Cross, F. L. (2005), *The Oxford Dictionary of the Christian Church*, New York, Oxford University.

Durant, Will (2006), *The Story of Civilization: The Age of Faith*, translated by Abu Talib Sarmi, Vol. IV, Tehran, Elmi-Farhangi Publications. (In Persian)

Gosling, J.C.B. and Taylor .C.C.W (1982), *The Greeks on Pleasure*, Oxford, Oxford. *Holy bible. old and new testaments (king James)*, (2008), Auckland, Floating press.

Wolfsdorf, David (2013), *Pleasure in Ancient Greek Philosophy*, Cambridge, Cambridge.

Ilkhani, Mohammad (2010), *History of Philosophy in the Middle Ages and Renaissance*, Tehran, Samt. (In Persian)

_____ (1995), Genosticism, Ma'arif, Vol. 34 and 35, 16-31. (In Persian)

Plato (1997), *Plato Complete works*, Trans John M. Cooper, Indianapolis, Cambridge, Hackett Publishing Company.

Rubenstein, Richard.E (2017), *When Jesus Became God*, Trans Razie Salimzadeh, Tehran, Markaz publication. (In Persian)